

# پیمان

شماره مسلسل ۷۲

سال هفتم

تیر ۱۳۳۳

شماره چهارم

مجتبی مینوی

## آزادی مدنی

— ۴ —

اگر در اصول عقاید فاشیست‌ها و نازی‌ها تحقیق کنیم و بخواهیم بدانیم افکار و رویه عملی آنها مطابق با کدام مبنای فلسفی بوده است می‌بینیم منتهی به همین فرضیه‌ها و آراء هکل و ایدئالیست‌ها میشود، بطوریکه میتوان گفت رویه فاشیسم همان رویه ایدئالیست‌ها بود که بمورد عمل گذاشته شده بود. در اینجا بدینست که مختصری در باب پیدایش حزب فاشیست گفته شود.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی سوسیالیست‌های ایتالیا، وبخصوص سوسیالیست‌های جزیره سیسیل کلمه فاشیو (Fascio) را که در ایتالیائی بمعنای یک دسته و یک بسته است مجازاً بمعنای جمع کردن قوای خود استعمال نموده رمز اتحاد و یگانگی قرار دادند (همان طور که مثلاً در ایران کلمه توده را که بمعنای جرم است بمعنای عاقله مردم

استعمال کرده‌اند و جمعی از مردم مملکت آن را گرفته و اسم حزب خود قرار داده‌اند. در ایتالیا در اوایل سال ۱۹۱۵ میلادی (یعنی در ابتدای جنگ بین‌المللی سابق) جماعتی از سوسیالیستهای انقلاب طلب از حزب رسمی مجزأ شده در صدد برآمدند که در جنگ شرکت و دخالت کنند و پای ایتالیا را بمیدان نبرد بکشند. راهنما و سرکرده این جماعت دونفر بودند: یکی موسولینی (Mussolini) و دیگری گُریدونی (Corridoni). عده پیروان و هواخواهان این جماعت بزودی افزایش عظیمی حاصل کرد و چنانکه میدانید عاقبت ایتالیا داخل جنگ شد. بعد از آنکه جنگ پایان رسید و صلح اعلام شد حکومت ایتالیا ضعیف و کم قدرت بود، و حزب رسمی سوسیالیست میدان و مجال برای تبلیغات کمونیستی بدست آورد، و قائدین نظامی و جنگجویان ایتالیائی را که در جنگ بین‌المللی شرکت کرده بودند بیاد سخریه و استهزا گرفت، و سخنیهای زندگی و بدی اوضاع اقتصادی مملکت را که از شرکت در جنگ حاصل شده بود بر مردم می کشید و تمام کاسه و کوزه را بر سر آن جماعتی می شکست که طالب دخالت در جنگ شده بودند. موسولینی که خودش بجنک رفته بود، و بسیاری از دوستان و پیروانش کشته شده بودند، از این روش و رویه حزب رسمی سوسیالیست متنفر شده، به همراهی گروهی از جوانان جری و پر دل، در میلان حزبی تشکیل دادند باین قصد که در قبال کمونیستها مقاومت کنند، و از پیشرفت مقاصد آنها جلوگیری نمایند، و در راه اجرای نیت خود از هیچ وسیله و اقدامی روگردان نباشند. این جماعت بزودی با اسم «فاشیستها» (Fascisti) معروف شدند و اعمال و اقدامات آنها بحدی مؤثر واقع شد که بسیاری از معتقدین به حفظ مشروطه، و طالبان بقای همان طرز حکومت جاری، و مخالفین طریقه کمونیسم، حق را در این دیدند که از فاشیستها پیروی و پشتیبانی کنند. باین جهت این حزب بسرعت خارق‌العاده‌ای قوت گرفت، و عده اعضای آن در سراسر ایتالیا زیاد شد و بواسطه نظم و انضباط بسیار محکم و اقتدار و پشت کلا سرکردگان حزب و دلیری و جنگجویی اعضای آن توفیق و پیشرفت عظیمی نصیب فاشیستها شد، بطوری که در ماه اکتبر ۱۹۲۲ بجانب رُم لشکر کشیدند و حکومت وقت را مغلوب ساختند و تمام اداره امور مملکت را بدست خود گرفتند.

یکی از جنبه‌های بارزِ طریقهٔ فاشیسم انکارِ طریقهٔ سوسیالیسم و مومکر اسی است، و از افراد جامعه متوقع است که در اخلاق و رفتار و طرز زندگی خود مصلحتِ مملکت را بر ذوق و سلیقه و انتخاب شخصی مقدم بدانند، و مقصدِ غائی و کمالِ مطلوب خود را در زیستن بخاطرِ مملکت و محوشدن در قبال مصالح عمومی و وفق دادنِ تمایلات شخصی خود با قوانین و نظامات و دستورالعملها و آراء هیئت حاکمه بدانند و بس.

کسانی که با اوضاعِ جاهیر شوروی آشنائی کامل دارند، و کتب و رسالات و جراید کمونیستها را خوانده‌اند، معتقدند که طرز عمل و طریقهٔ حکومت در جاهیر شوروی بهیچ وجه با طریقهٔ فاشیسم تفاوت ندارد. و میگویند که کمونیستها هر چند که با فاشیستها از حیث اصول و مبادی نظری مخالفند در طریقهٔ اجرای نیات و مقاصدِ خود درست بهمان قواعد و نظاماتی عمل می‌کنند که فاشیستها در ایتالیا و نازیها در آلمان عمل میکردند. کمونیسم هم نظرِ خاصی نسبت باخلاقِ اجتماعی دارد، و اصول و قواعدی معین میکند که در هر جامعه و مملکتِ مُبتنی بر مبادی جدید، زندگیِ افراد منطبق بر آن اصول و قواعد باشد. اخلاقیات از موضوعاتی است که در کتب و جراید و مجلاتِ روسیه مدام مورد بحث است. توقع هیئتِ حاکمه اینست که جزئیاتِ زندگیِ هر فردی بر حسب دستورِ دولت و مملکت ترتیب داده شود، و حتی روابطِ جنسی یعنی خفت و خیز زن با مرد، نیز از امور است که باید دولت و مملکت در آن تاحدی دخالت داشته باشد، و نباید که بالتمام منوط به میل و تصمیم خودِ اشخاص باشد. در خوردن و آشامیدن و رقصیدن و عشقبازی کردن و سیگار کشیدن اشخاص هم (خواه اینکه عضو حزبِ کمونیست باشند و خواه اینکه نباشند) باید شروط و قیودی موجود باشد. خلاصه اینکه تمام مسائل مربوط باخلاق و رفتار فرد باید از لحاظِ عواملِ سیاسی و مقتضیاتِ مطالعاتِ تاریخی و اوضاع و احوالِ اقتصادیِ مملکت مورد بحث واقع شود، و دستور اخلاقیِ جامعهی باید تدوین شود که ملاک و میزانِ حرام و حلال و شایست و ناشایست باشد.

بنابراین، فاشیسم و کمونیسم در این اصل با یکدیگر متفق‌اند که ساکنین مملکت مکلفند که زندگی خود را بطریقی ترتیب دهند و بگذرانند که مایهٔ مزیدِ اقتدار و علو شأن و مقام مملکت و دولت بشود. علاوه برین فاشیسم و کمونیسم هر دو دولت را

مکلف میدانند که مدام مشغول به تبلیغات و «پرورش افکار» باشد، و آن طریق زندگی و مسلکهای اخلاقی را که مورد پسند و رضایت هیئت حاکمه است محبوب مردم بسازد، و حتی از این هم ابا نداشته باشد که متخلفین از آن طرق و مسالک را مورد تعقیب و مجازات قرار دهد.

فاشیسم و کمونیسم چنانکه عرض کردم از حیث مرام و مقصد بایکدیگر تفاوت دارند، ولی از حیث طریقه وصول بمقاصد نظیر یکدیگرند: هر دو میخواهند سکنه مملکت را مجبور به متابعت از رویه معینی بنمایند. مادام که قدرتی بدستشان نیامده و فقط به نشر عقاید خود از راه بحث و تعلیم مشغولند ناچار به شیوه تسامح و تحمل کردن عقاید دیگران تن در میدهند، ولی همینکه عقاید و آراء ایشان جزء مرامنامه یک حزب میشود و آن حزب در عالم سیاست پیشرفت حاصل کرده زمام امور حکومت را بدست میگیرد به تسامح و آزاد گذاشتن دیگران در عقایدشان پشت پامیزند، و هر طریق زندگی و مسلک سیاسی را که غیر از طریقه و مسلک خودشان باشد میخواهند که از صفحه زمین محو کنند. بمجرّدی که حزب نازی در آلمان فایق شد یکی از قائدین حزب گفت «من امروز بشما امر میدهم که ازین بیعد بهیچ عقیده و مسلکی که خلاف رأی ما باشد مجال نشو و نما ندهید و نسبت بکلیه آنها کمال سختگیری را منظور دارند. بعد ازین در سرزمین ما باید یک عقیده سیاسی حکمفرما باشد و بس. مانا زبها خود را محق میدانیم که در عقیده خود متعصب باشیم و بدیگران مجال اظهار عقیده ندهیم، زیرا که واجب میدانیم که افکار و اعمال ملت نا تمام یکنواخت و یکجور باشد». دوسالی قبل از شروع جنگ اخیر گورینگ در حضور جمعی از قضات و وکلای عدلیّه صریحاً گفت که «عدالت و اراده هیتلر هر دو یکدست و عین یکدیگر است». موسولینی مباحثات میکرد که «ما بودیم که قبل از همه اعلام داشتیم که هر قدر صورت و اشکال تمدن بهم پیچیده تر و دارای شبهه ها و جنبه های زیاد تر باشد ناچار باید که آزادی اشخاص محدود تر و مقیدتر باشد». باز بعقیده همان موسولینی، در یک مملکت مبتنی بر اصول فاشیسم کلیه اشخاص و افراد از هر نوع آزادی که بی فایده (بجمله هم مضر) باشد محروم خواهند بود، و فقط بآنچه ضروری است اکتفا خواهند کرد؛ و تشخیص اینکه بی فایده و مضر ضروری

چیست و کدامست بنظر اشخاص نباید محول باشد، بلکه بتصمیم دولت و مملکت منوطست و بس. درست دقت کنید، میگوید بنظر و تصمیم دولت و مملکت منوطست و بس؛ بعدهم دیده ایم (وهنوز می بینیم) که در مقام عمل، تصمیم دولت و مملکت منوط میشود به تصمیم يك حزب، با هیئت مدیره آن حزب، یا رهبر و قائد آن حزب، و خلاصه مطلب این میشود که هر چه رئیس و صاحب اختیار مملکت میگوید صحیح است و باید مجری شود، و بقول قدما، دستی که حاکم ببرد خون ندارد. وزیر داخله باویر تصریح کرده بوده که «هر چه رأی هیاتلر بر آن تعلق بگیرد صحیح است، و تا ابدهم صحیح خواهدماند». حالا شما اسم هیتلر و موسولینی را از این عبارات حذف کنید و بجایش اسم يك نفر دیگر را بگذارید خواهید که عین همین اظهارات همین امروز هم در يك مملکت دیگر که مدام دم از دموکراسی و مخالفت با فاشیسم میزند ملاکو میزان کلیه اعمال و تصمیمات است. نزاعی که طرفداران آزادی شخصی و هواخواهان دموکراسی واقعی با حزب کمونیست در مملکتی مثل یونان و انگلستان دارند همین است که در این ممالک حزب کمونیست مثل اینست که از خود رأی و تصمیمی ندارند و چشم و گوششان را به پایتخت يك مملکت دیگر دوخته اند تا از آنجا چه دستوری صادر شود، و هر روزی به عقیده تازه ای میگردند و استادشان را معصوم میدانند و معتقدند که هر چه او میگوید همان صحیح است و اگر فردا عقیدای ضد عقیده امروزیش اظهار کند باز هم او صحیح میگوید و بس.

از این لحاظ است که کمونیسم و فاشیسم بیکدیگر شبیه میشوند، و با مفهومی که دموکراسی برای ممالک غیر کمونیست و غیر فاشیست دارد تباّن پیدا می کنند. مطابق طریقه فاشیستها و کمونیستها اخلاق شخصی و سیاست مدنی باهم یکی میشود، باین معنی که کمونیسم و فاشیسم هر دو مبنی بر این چهار قاعده است که: اولاً اهل مملکت علاوه بر اینکه قوانین را اطاعت کرده بموجب آنها عمل می کنند باید اصلاً مقصود و منظوری غیر از این نداشته باشند که بر حسب آن طریقه مخصوصی که دولت برای عموم معین مینماید زندگی کنند و از آن راه بجانب مقصد غائی مملکت سیر نمایند. ثانیاً فرقه و حزبی که زمام امور حکومت را بدست دارد باید تمام احزاب و فرقه های

دیگری را که معتقد بهمان آراء و اصول نباشند از شرکت کردن در امر حکومت محروم بسازد و حتی اجازه این راهم بآنها ندهد که يك کلمه اظهار عدم رضایت بکنند. ثالثاً تمام معاشرتهای اجتماعی و وقت گذرانیهای دسته جمعی بهر شکل و نوعی که باشد (از انتشار روزنامه و کتاب، و نوشتن و نمایش دادن و دیدن تئاتر گرفته تا حاضر شدن در کنسرت و جمع شدن در کلوب) فقط بخاطر پیش بردن مقاصد مملکت و مطابق دستورالعمل دولت باشد. رابعاً بآن حزب یگانه‌ای که مرا نامه‌اش بر طبق فلان اصول مخصوص باشد، خواه اینکه آن حزب بزرگ باشد و خواه کوچک باشد، در امر سیاست کلی مملکت اختیار مطلق و استیلائی کامل داده شود.

اینهاست صفات مشترک بین کمونیسم روسیه و ناسیونال سوسیالیسم سابق آلمان و فاشیسم سابق ایتالیا. وحتی حزب فاشیست کوچکی هم که در انگلستان موجود است با آنکه ضعیف است و بسط و توسعه‌ای حاصل نکرده است از پانزده سال پیش همیشه میگفته است که «قصد فاشیسم اینست که طریقه سیاسی فعلی را از میان ببرد، و از اینکه اشخاص و احزاب عقاید سیاسی خود را اظهار کنند جلو گیری نماید».

اما جواب پیروان دموکراسی واقعی باین آقایان اینست که مقصد نهائی شما هر قدر عالی باشد باین نمی‌ارزد که امروزه همه کس را مجبور به پیش گرفتن طریقه زندگی «فرمایشی» بکنید. اگر من میخواهم در این ساعت بموسیقی بتهوون گوش بدهم یا مخرافات بی معنی بشنوم، اگر من میخواهم بایک کنیز سیاه ازدواج کنم، اگر من میخواهم در کوچه بی کلاه راه بروم یا ریشم را بگذارم بلند شود، اگر میخواهم بدین بودا ایمان بیاورم یا اینکه اصلاً بی دین باشم، مادام که از قوانین جاری مملکت اطاعت می‌کنم و مادام که آزادی عقیده و رفتار و رویه من مزاحم حال دیگران نیست و بخودم مربوط است، شما حق دخالت در اعمال من ندارید. شما میگوئید که بر حسب قانون باید سالی فلان قدر مالیات بدهی و بر حسب قانون باید زنت چادر بسریکنی؛ بسیار خوب، بنده از قانون تخلف نمی‌کنم، و لیکن حق دارم که اگر باین قانون اعتراض و ایرادی دارم آن را بگویم و بنویسم. دیگر نباید تمام کردار و اندیشه مرا در قید بگذارید، و راحت و آسایش را از من سلب کنید. عیب عمده طریقه حکومت

هیتلر و موسولینی همین بود که آزادی فکر و آزادی نطق و آزادی تحریر را از اشخاص میگرفت و اساس دموکراسی را از بین میبرد، و مملکت را بصورت يك مدرسه ابتدائی درمی آورد که در آن همه مردم بایست اوامر آقای معلم و آقای ناظم را اطاعت کنند. دموکراسی و طریقه انتخابات حزبی و حکومت اکثریت از بین رفته بود، و هر عملی که دولت آن را مخالف مصالح مملکت تشخیص میداد قذغن شده بود. اگر کمونیستها هم (البته برای انجام دادن مقصودی غیر از مقاصد هیتلر و موسولینی) همان طریقه عمل آنها را پیش بگیرند پس همان حکایت «چو دیدم عاقبت گر کم توبودی» میشود: برای کارگر چه فرق می کند که کارش را به صاحب فلان کارخانه بفروشد یا به يك کارخانه دولتی؛ ولی این تفاوت در بین هست که اگر در کارخانه انگلیسی کار می کند ساعت بیکاریش مال خودش است و میتواند با اختیار و میل خود بدیدن نمایش یا تماشای بازی فوتبال یا گردش در باغ برود یا به سر و کله زدن با دختر همسایه بپردازد. اما اگر اهل تاجیکستان باشد در ساعت بیکاریش هم باید تمام حواسش متوجه این باشد که آیا این فکری که من میکنم و این نفسی که من میکشم بدرد مملکت میخورد یا نه، و آیا اگر من نیم ساعتی بخوابم یا چند دقیقه ای بخندم چه نفع و ضرری بحال سیریه خواهد داشت. از ایرادهائی که پیروان کارل مارکس بر دستگاه کاپیتالیسم میگیرند یکی اینست که مؤسسات تعلیم و تربیت، و مطبوعات، و رادیو، و سینما و منابر و عظ و خطابه همگی در تحت اختیار نروتمندان است که حکومت بدست آنهاست و این وسایل را آلت مطیع ساختن کارگران میکنند و متصل بآنها میخوانند و نمیگذارند که بخودی خود و بحال خود فکر کنند. خوب، بفرمائید بینم که در مملکت تاجیکستان آیا اختیار تمام دستگاههای تعلیم و تربیت، و مطبوعات، و رادیو، و سینما، و منابر و عظ و خطابه بدست هیئت حاکمه نیست، و آیا متصل بآنها نمیخوانند، و آیا میگذارند که کارگران بخودی خود فکری کنند؟ در لندن و کلیه شهرها و قصبات و قرای انگلستان همه کس حق انتقاد کردن از اعمال همه کس را دارد، و میتواند نسبت بقوانین جاری مملکت و رفتار و رویه هیئت حکومت فعلی اعتراض نماید، و میتواند هر کتابی را از مابین کمیف هیتلر تا نطقهای مارشال استالین بخرد یا امانت

بگیرد و بخواند؛ ولی آیا در تاجیکستان کسی جرأت دارد بگوید بالای چشم آبیای کمیسار ابروست؟

اولیای امور تاجیکستان و ازبکستان و قرغیزستان میگویند که کارگر شکم سیر میخواهد نه زبان باز. کمونیستها میگویند که چون شکم کارگر خالیست نه مغز این را دارد که از آزادی انتقاد و باز بودن زبان خود استفاده کند، و نه هرگز تمایلی باین کار دارد؛ میگویند که راستست که کارگر حق این را دارد که هر پنج سال یا سه سال یکبار برای انتخاب و کیل رأی بدهد، ولی کسانی که نامزد و کالت میشوند همگی نامتناسب و بی خاصیت اند، و منتهای آزادی کارگر اینست که از میان چند نفر نامتناسب بی خاصیت، آن کسی را انتخاب کند که کمتر نامتناسب و کمتر بی خاصیت باشد؛ وانگهی داشتن این حق برای کسی که آزادی اقتصادی ندارد، و باید که جسم و جان خود را بکار فرما بفروشد تا گرسنه نماند، چه منفعتی دارد؟ بنابراین (مطابق انتقاد کمونیستها) دموکراسی سیاسی، و آزادی فکر و آزادی کلام که گرانبهاترین ثمره دموکراسی است، امری موهوم است و وجود خارجی ندارد. بعضی از نویسندگان کمونیست، حتی ازین هم بالاتر رفته میگویند چون مقصد اساسی ما تحصیل تساوی عایدات و رفع اختلافیست که از حیث وضع اقتصادی در میان مردم موجود است با هر چیزی که سدره و مانع وصول ما باین مقصد است مخالفیم، و از آنجا که دموکراسی و آزادی فکر و آزادی نطق را مانع وصول باین مقصد میدانیم با اینها مخالفیم. میگویند معنی آزادی سیاسی فقط اینست که هر چند سال یک مرتبه انسان برای انتخاب نماینده ای که شایسته نمایندگی انسان نیست رأی بدهد، و تنها فایده و تأثیری که این انتخابات دارد اینست که در حکم لقمه ایست که طبقه حاکمه در دهان کارگران گرسنه و برهنه می اندازند و با آن جلو شورش و انقلاب را میگیرند. میگویند که طبقات حاکمه انگلستان از راه خدعه و زرنگی هر چند وقت بچند وقت از این قبیل لقمه ها در دهان کارگران می اندازند، و قوانینی هم از پارلمان میگذرانند تا کارگران بهانه ای برای شکایت نداشته باشند، مثل اینکه به پیران از کار افتاده هفته ای فلان قدر مدد معاش بدهند، یا کارگران را بیمه کنند که در موقع بیکاری و ناخوشی پولی بایشان داده شود



و گرسنه نمانند. ولی این قبیل قوانین را باید بمنزله شیرهای دانست که سرکارگرها میمانند، و فریبشان میدهند تا طالب تغییرات اساسی نشوند. بهمین طریق (میگویند) آزادی سیاسی که بکارگران داده شده است در حقیقت برای اینست که دستگاه کاپیتالیسم را بر کارگران قابل تحمل بسازد و این اساس را محکم و ثابت نگاه دارد. میگویند که کاپیتالیستها بکارگران چنین وانمود می کنند که این قوانین و تأسیسات مساعد باحوال کارگران را خود کارگران از راه حکومت دموکراسی آزاد و از راه آزادی در رأی دادن بدست می آورند، و درحکم پیشرفتهای سیاسی ایست که علی رغم کاپیتالیستها نصیب کارگران میشود. بلی، این طور جلوه میدهند، ولی در واقع نفس الامر بوسیله همین قوانین و تأسیسات، و بوسیله همین ارفاقی که بحال کارگران میکنند، زنجیر کاپیتالیسم را در گردن کارگران محکمتر می کنند.

بعضی از نویسندگان کمونیست اظهار داشته اند که در وضع فعلی کاپیتالیسم جمع کردن بین آزادی و تساوی اقتصادی درحکم جمع بین اضداد است که ممتنع است، و گفته اند که این دموکراسی و این سایه های که از آزادی مدنی در مالک دموکرات موجود است مردم را نمیگذارد که به کمونیسم و تساوی اقتصادی برسند، و بنابراین دموکراسی و آزادی سیاسی مضر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

محمد اقبال شاعر و حکیم پاکستانی

بر تربت من!

دلبران، زهره و شان، گلبدنان، سیم بران!  
از کجا آمده اند این همه خونین جگران؟  
نخرد باده کس از کار گه شیشه گران!  
سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران!  
ای زخود رفته تهی شو ز نوای دگران!  
آن متاعم که شود دست زد بی بصران!

حلقه بستند سر تربت من نوحه گران  
در چمن قافله لاله و گل رخت گشود  
ای که در مدرسه جوئی ادب و دانش و ذوق  
خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ  
بر کش آن نغمه که سر مایه آب و گل تست  
کس ندانست که من نیز بهائی دارم